

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

جمعی از کمونیست های انقلابی – ایران

۲۲ اگست ۲۰۲۳

آیا می توان به خشونت در چارچوب جامعه سرمایه داری پایان داد؟

آیا آرزوهای به حق اکثریت مردم برای پایان دادن به خشونت هایی که زندگی شان و بخصوص زندگی طبقات تحتانی را به شدت تحت تاثیر خود قرار داده و حتی به نابودی کشانده، در جامعه کنونی و در چارچوب جامعه سرمایه داری، تحقق یابنی است؟ بر بستر همین آرزوها تئوری های مقابله با خشونت و یا اساسا تئوری های خشونت پرهیز توسط تئوریسین های بورژوازی نیز صفحات صدها و یا هزاران کتاب را پر کرده است. نمونه ها و رهبران " خشونت پرهیزی" ساخته شده که در بخش قبل به آن پرداختیمⁱⁱ. در این نوشته پیش روی به برخی از مهمترین و رایج ترین تئوری های "خشونت پرهیز" می پردازیم و کارکرد واقعی این تئوری ها و تاثیر آنها در کاهش خشونت را بیشتر مورد بررسی قرار می دهیم. واقعیت این است که همه آنها در محدوده های خاصی پرسیه می زنند. یا خشونت را یک مسئله اخلاقی ارزیابی می کنند و از آن بررسی های روانشناسانه می کنند. یا آنرا به قدرت ربط می دهند و از عوارض جانبی زور و قدرت زیاد به حساب می آورند.

با چنین دیدگاهی تکیه اساسا بر این است که "خشونت، خشونت را تغذیه می کند" و یا "خشونت به خشونت دامن می زند"، و یا اینکه "خشونت پرهیزی راهی برای کمتر شدن هزینه است"، و بدین ترتیب راه حل را در پرهیز از خشونت جستجو می کنند. هیچکدام از این ها، خشونت ها و سرکوب دولت های استثماری را نشانه نمی روند بلکه این " حق مسلم" آنها را به رسمیت می شناسند و یا در نهایت خواهان کاهش و یا تغییر شکل خشونت های دولتی می باشند.

می دانیم که داده ها، آمارها و ارقام نشان می دهند که علیرغم تئوری ها و نظریه ها و دستور عمل ها و ایجاد موسسات بین المللی و حقوق بشری علیه خشونت، نه تنها از شدت خشونت ها در جوامع کاسته نشده بلکه همچنان در ابعاد هولناکی گسترش می یابند. بخش اعظم این خشونت ها نتیجه جنگ های امپریالیستی و منطقه ای، بخش مهم دیگری نتیجه خشونت های دولتی علیه مردم خود و بخش دیگری بر اثر عوارض و آسیب های اجتماعی مانند گرسنگی و فقر، اعتیاد، زن ستیزی و بیگانه ستیزی، درگیری های مذهبی و قومی و ... است که نشئت گرفته از جوامع طبقاتی می باشد. بسیاری از تئوریسین ها و نظریه پردازان بورژوازی که طرفدار "خشونت پرهیزی" هستند، معتقدند که می توان به خشونت در جامعه سرمایه داری کنونی پایان داد و یا آنرا بطور قابل ملاحظه ای تقلیل داد. اما این نظریه پردازان و جامعه شناسان بدون آنکه به روند گسترش این خشونت ها بپردازند و یا اشاره ای به شکست و عجز و ناتوانی تئوری ها و دلایل ناکار آمدی کلیه این موسسات بین المللی "خشونت پرهیز" کنند، و یا اصلا تمایلی به یافتن

منشا واقعی خشونت‌ها نشان دهند، تئوری‌های جدید خشونت‌پرهیزی را بر انبانی از تئوری‌های بی‌خاصیت قبلی خود با همان محتوی می‌افزایند.

مهمترین دلیل ناکامی کلیه تئوری‌های را می‌توان به این مسئله ربط داد که به منشاء و ریشه واقعی خشونت نمی‌پردازند و یا آن را در زمینه‌های اخلاقی و روانی جستجو می‌کنند و ارتباطی میان تضادهای طبقاتی با خشونت‌ها نمی‌بینند و یا نمی‌خواهند ببینند. اگر هم بخواهند آنرا با مسایل جامعه ربط دهند بیشتر آنرا به فرهنگ یک جامعه ارتباط می‌دهند، آنهم نه فرهنگی که از شرایط اجتماعی و طبقاتی برخاسته بلکه فرهنگ را با تاریخ آن جامعه ارتباط می‌دهند. جدا کردن ریشه خشونت‌های دولتی و اجتماعی از شرایط اجتماعی و تضادهای طبقاتی چه آگاهانه باشد و یا ناآگاهانه تلاشی است در جهت سازش طبقاتی، حفظ نظم کنونی و خدمتی است به جامعه سرمایه‌داری و طبقه حاکم بر آن. حالا به برخی از رایج‌ترین تئوری‌ها می‌پردازیم.

آیا "خشونت، خشونت را تغذیه می‌کند"

مفهوم "خشونت به خشونت دامن می‌زند" در جملات کم و بیش مشابهی از جانب طرفداران تئوری خشونت‌پرهیزی بیان شده است^{۱۱۱}، مثلاً، "خشونت بهانه‌ای می‌شود برای خشونت بیشتر" یا "خشونت خشونت بیشتر را تغذیه می‌کند". این مفهوم تنها در مورد بخشی از خشونت‌های رایج در جامعه ممکن است صدق کند. مثلاً در هنگامی که خشونت انتقام را به دنبال دارد. بخصوص با توجه به اینکه آموخته‌های مذهبی و یا میناهای قوانین مدنی در جوامع طبقاتی بر اساس انتقام شکل می‌گیرد، مانند قصاص و یا مجازات و تنبیه، جریمه و در نتیجه ترس، تهدید و در هیچ کدام هدف از بین بردن منشاء عمل اشتباه و خلاف و یا آموزش و معالجه افراد خاطی نیست. بنابراین می‌توان گفت که در مواردی خشونت مولد خشونت است اما نمی‌توان آنرا عمومیت داد و حتی در همان موارد نمی‌توان آنرا ریشه خشونت و یا پایه مادی خشونت در کل دانست.

مثلاً هنگامی که میلیونها زن هر ساله در کوچه و خیابان و یا خانه و محل کار و .. مورد تجاوز و آزار جنسی و دیگر انواع خشونت قرار می‌گیرند دلیلش خشونت زنان نبوده و یا بهانه‌ای هم برای این خشونت‌ها داده نشده است. عامل خشونت‌های رایج و روزمره علیه زنان در جامعه، خشونت زنان علیه جامعه نیست بلکه غلبه مردسالاری در ساختار جامعه است. این‌گونه خشونت‌ها دائماً از منفذهای این جوامع بیرون می‌جهد. دلیل خشونت‌های عظیم جنگ‌های امپریالیستی و جنگ‌های منطقه‌ای، خشونت مردم جنگ‌زده و تحت ستم علیه امپریالیست‌ها نیست. هنگامی که سوسیال‌امپریالیسم روسیه به افغانستان حمله کرد دلیلش خشونت مردم افغانستان نبود. هنگامی که آمریکا و متحدینش به عراق و افغانستان حمله کردند، و ده‌ها هزار نفر از توده‌های مردم قربانی جنگ‌های تجاوزگرانه شدند، دلیل اصلی اش خشونت مردمی که کشورشان مورد تجاوز قرار گرفت، نبود. هنگامی که جنگ جهانی اول و دوم باعث کشته شدن دهها میلیون انسان در سراسر دنیا شد، باعث و بانی اش خشونت مردم نبود.

یکی از خشونت‌بارترین حملات تاریخ بشریت را به یاد بیاوریم: حمله اتمی آمریکا به هیروشیما و ناگازاکی، منشاء اصلی چنین خشونت‌جنایتباری مسلمانان نبود که مردم هیروشیما و ناگازاکی خشونت کرده بودند. تنها نگاهی به بزرگترین خشونت‌هایی که در تاریخ اخیر صورت گرفته روشن می‌کند که بانی تولید بزرگترین خشونت‌ها، خشونت مردم نبوده و نیست.

منشاء این خشونت ها جامعه طبقاتی است. جامعه ای که ستم بر زن را نهادینه کرده است. جامعه ای که فاشیسم و نژادپرستی را نهادینه کرده است. جامعه ای که جنگ های تجاوزکارانه و جنایتبار برای نفوذ سرمایه داری به نقاط بیشتری از دنیا و ایجاد امپراطوری های سرمایه را موجب شده است.

تا زمانی که این مناسبات در جوامع حاکم و رایج باشند نه تنها خشونت باعث می شود که خشونت نوینی بازتولید شود بلکه خشونت طبقه حاکمه و نمایندگان آن بصورت روزمره و لحظه به لحظه بصور خودبخودی بدون هیچ عامل و بهانه ای علیه توده های مردم و بخصوص محرومترین آنها دائما در حال تولید و بازتولید است.

آیا پرهیز از خشونت باعث کاهش هزینه انسانی می شود؟

گفته می شود یکی از اهداف "جنبش های خشونت پرهیز کاهش هزینه انسانی" است.^۷ تا جاییکه به قدرت حاکمه دولت های طبقات استثماراری مربوط می شود، مهمترین وظیفه خود را حفظ حکومت خود می دانند. اگرچه آنها هرگز این مسئله را تایید نخواهند کرد و خود را نماینده کل مردم معرفی می کنند اما هرگاه موقعیت و قدرت خود را در خطر ببینند خشونت را با بالاترین درجه تحت نام "قانون"، "امنیت شهر و کشور"، "امنیت جان و مال شهروندان" و یا تحت نام دین علیه توده های مردم بکار خواهند گرفت. نهاد های جهانی امپریالیستی هم از جمله سازمان ملل این حق را تایید کرده و به رسمیت می شناسد. اینکه آیا مردم در دفاع از خود در مقابل این خشونت دست به خشونت خواهند زد یا خیر به عوامل متعددی بستگی دارد. اما تمکین و اعتراض نکردن و اتکاء به شیوه های مناسب با توجه به شرایط و اعتراضات را گسترش ندادن باعث کم کردن هزینه نخواهد شد. در خیزش سال ۸۸ که رهبری آن در دست اصلاح طلبان بود و تلاش داشتند مبارزات مردم را در چارچوب نظام جمهوری اسلامی محصور کنند باعث نشد که فاجعه کهریزک اتفاق نیفتد و یا قتل ندها و سهراب ها به وقوع نپیوندد. در آبان ۹۸ خشونتی از جانب معترضین سر نزد که بیش از ۱۵۰۰ نفر از مردم به شکل جنایتکارانه توسط جمهوری اسلامی به قتل رسیدند. وقتی خامنه ای در سخنرانی اش می گوید:

« کسی که در مقابل تعدی از قانون قرار می گیرد باید با قدرت و با خشونت عمل کرد. از خشونت که نباید ترسید. خشونت قانونی نه تنها خوب است بلکه لازم است. خشونت غیرقانونی نه تنها بد است بلکه جنایت است. ... اگر کسی اغتشاش (بخوان اعتراض) کند باید با خشونت روبرو شود.» و برای این مسئله هم مثال تاریخی از پیامبرشان می آورد: «پیغمبر اکرم وقتی وارد مکه شد عده ای را با نام ذکر کرد، گفت هرکجا اینها را یافتید هر کس دست بر اینها پیدا کرد آنها را بکشید درمیانشان چهار زن و عده ای مرد بود. وقتی پیغمبر دستور داد آنها را ترور کنند درگوشی نگفت علنا گفت هر کس هند را پیدا کرد او را بکشد هر کس فلان بن بهمان را پیدا کرد آنرا بکشد. ...»^۷ به نمونه تاریخی دیگری، کودتای ۲۸ مرداد، پردازیم. مگر نه این بود که مبارزات مردم مسالمت آمیز بود و یا مگر مصدق علیه شاه و آمریکا خشونت کرده بود که بهانه به دست آنها برای چنان خشونتی مرگباری به نام کودتا، داده شد. وقتی عده ای از "نخبگان" و "تحلیل گران" بورژوا و طرفدار طبقات استثماراری به این نتیجه رسیدند که خشونت برای مردم راه حل نیست، در واقع آنها به این نتیجه می رسند که خشونت به نام قانون برای طبقه حاکمه راه حلی خوبی است.

رجوع به تاریخ اخیر آمریکا در سال های ۶۰ میلادی که جنبش سیاهان علیه قوانین نژادپرستانه، جنبش ضد جنگ و انقلابی، جنبش فمینیستی در حال قدرت گیری بود به روشن شدن این مسئله کمک می کند. ریچارد نیکسون رئیس جمهور آمریکا در ژوئن ۱۹۷۱ سخنرانی مهمی را ایراد کرد که در آن چنین گفت: «اینجا کشور قانون است و همان گونه که ابراهام لینکن گفته هیچ کس بالاتر از قانون نیست و هیچ کس هم پایین تر از قانون نیست»^۸. اما واقعا منظور ریچار

نیکسون این نماینده طبقه حاکمه آمریکا در آن مقطع زمانی از قانون چه بود؟ چندی نگذشت که منظور نیکسون روشن شد. سخنرانی نیکسون که با جملات فریبنده و ظاهرا تساوی گرایانه در برابر قانون ایراد شد، اعلام یکی از جنایت بار ترین کمپین های دولت آمریکا علیه انقلابیون، سیاهان و لاتینی های آمریکا بود. او تلاش کرد که با این کمپین از انقلابیون و مبارزین سال های ۶۰ انتقام بگیرد. البته این انتقام، انتقام شخص او نبود، انتقام طبقه امپریالیستی حاکم بود و تنها به مبارزین و انقلابیون محدود نشد بلکه مردم سیاه پوست و بخصوص طبقات تحتانی این قشر را شامل می شد. این کمپین در حقیقت پروسه جایگزینی قانون "جیم کرو"^{vii} و تداوم برده داری به سبک نوین شد که در دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان و جرج بوش اول ادامه یافت و در دوران بیل کلینتون حتی جهش یافت. لایحه "جرم و جنایت قرن ۲۱" بیل کلینتون یکی از وحشیانه ترین خشونت ها علیه سیاهپوستان بود. در حالیکه تعداد زندانیان سیاه پوست از اوایل قرن بیستم نسبتا ثابت باقی مانده بود، تعداد زندانیان سیاه پوست و بخصوص جوانان طبقات تحتانی جامعه سیاهپوست آمریکا در مدت دو دهه از ۵۰۰ هزار نفر به دو میلیون نفر رسید. اگر کسانی تصور می کنند که این قوانین به معنای واقعی علیه جرم و جنایت بود و نه به تباهی کشاندن خشونت بار زندگی میلیونها خانوار سیاه پوست، سرخپوست و لاتینی، خوب است به سخنان جان ارلیچمن مشاور ارشد ریچارد نیکسون توجه کند: «کارزار نیکسون در سال ۱۹۶۸، دو دشمن داشت، چپ مخالف جنگ و سیاهپوستان، ... ما می دانستیم که نمی شد ضد جنگ بودن و یا سیاه پوست بودن را غیرقانونی کرد. اما ربط دادن مری جوانا با هیپی ها و هروئین به سیاهان و بعد با جنایی کردن هر دوی آنها، ما می توانستیم این جوامع را مورد اذیت و آزار قرار دهیم. ما می توانستیم رهبران شان را دستگیر کنیم، به خانه های شان هجوم ببریم و جلسات شان را به هم بزنیم و آن ها را هر روزه در خیرهای عصر همان روز مورد حمله قرار دهیم. در مورد این که آیا ما می دانستیم داریم دروغ می گوئیم؟ البته که می دانستیم...»^{viii}!!! و بدین ترتیب جنگ علیه چپ ها و جنبش ضد جنگ و جنگ علیه کل جامعه سیاهپوستان و رنگین پوستان آغاز شد. قتل فرد همپتون^{ix} یکی از رهبران "پلنگان سیاه" یک نمونه بارز و مشخص آن است.

بنابراین مبارزه بدون توسل به قهر به هیچ وجه به این معنی نیست که بدست دولت ها بهانه داده نخواهد شد و یا این که هزینه انقلاب را کاهش خواهد داد و یا انقلاب و پیروزی را سرعت خواهد بخشید. قانونی بودن خشونت برای حکومت ها بهترین بهانه است. و قانونی بودن خشونت برای دولت های استثماری "خیلی خوب" است و "لازم است" و البته هر فرد بی دفاع و بی سلاحی که مبارزه کند از دید حکومت های دیکتاتوری "اغتشاش" و "تعدی از قانون" و از دید آنها سزوار هر گونه خشونت است.

آیا خشونت در جوامع پیشرفته سرمایه داری و "دمکراتیک" دفاعی و فرعی است؟

برخی از مدافعین "خشونت پرهیزی" برای اینکه تئوری های "خشونت به خشونت دامن می زند" و یا "پرهیز از خشونت باعث کاهش هزینه می شود" را اثبات کنند و توده های مردم را از توسل به قهر انقلابی منصرف کنند، مثال کشورهای پیشرفته سرمایه داری و یا به اصطلاح خودشان "دمکراتیک" را پیش می کشند و ادعا می کنند که در این کشورها خشونت دولتی تقلیل یافته و تنها جنبه "دفاعی و فرعی" پیدا کرده است.^x

همانگونه که مثال ها و نمونه ها نشان می دهند خشونت دولت های پیشرفته سرمایه داری نه فرعی و نه دفاعی است بلکه تنها به خاطر موقعیت امپریالیستی اشان از ثبات معینی برخوردارست که می توانند بخش مهمی از جامعه را به صورت نسبی تامین کنند و آزادی های معینی را تضمین کنند که البته این شرایط برای همیشه پایدار نخواهد بود. همین دولت های امپریالیستی هستند که جواز خشونت به دولت های تحت سلطه خود را نیز صادر می کنند و البته

دیکتاتورهای کشورهای تحت سلطه آنرا به طرز کاملی انجام می دهند. هدف آنها در مجموع تداوم نظام ستمگرانه و استثمار است و بهانه واقعی آنها حفظ ستم و استثمار است و همانگونه که بارها گفته اند هنگامی که سیستم استثماری شان در خطر باشد چه در جوامع دیکتاتوری و چه در جوامع "دمکراتیک" برای حفظ آن به هر کاری و هر جنابیتی دست خواهند زد.

مثال های بیشماری نشان می دهند که هیچ بهانه ای برای دولت ها لازم نیست و نبوده تا وحشیانه ترین خشونت ها را در سطح یک کشور و یا جهان خلق کنند. به همان ترتیب برخی خشونت های دولتی در جوامع "دمکراتیک" که منظور کشورهای سرمایه داری پیشرفته و یا امپریالیستی هستند نه منتفی شده است و نه "دفاعی و یا فرعی" است.

برای اینکه مسئله روشن تر باشد باید تاکید دوباره ای بر این موضوع داشته باشیم که خشونت دولتی چه در کشورهای دیکتاتوری و بخصوص در جهان سوم و یا در کشورهای پیشرفته سرمایه داری نه به دلیل بد ذاتی حاکمین در قدرت و نه به دلیل سادیسیم و اختلالات روانی آنهاست بلکه وسیله و ابزاری است در دست طبقه حاکمه برای سرکوب طبقات تحتانی جامعه، برای ادامه ستم و استثمار و برای حفظ قدرت سیاسی طبقه حاکمه استثمارگر. به همین دلیل بخش عمده ماشین دولتی را دستگاه نظامی و سرکوب تشکیل می دهد. این دستگاه همیشه آماده سرکوب است، چه در درون مرزها و چه در خارج از مرزها و یا در کشوهای که آن دولت ها قدرت و اعمال نفوذ دارند. این کشورها بزرگترین ماشین نظامی و آدمکشی را در سطح جهان تولید می کنند و در اختیار خود دارند، در اکثر موارد این ماشین ها را برای کنترل در سطح جهان و سرکوب مردم کشورهای تحت سلطه به پیش می برند. ابعاد کشتار و خشونت این دولت ها بسیار وسیعتر از ابعاد خشونت در یک کشور است. آنچه محرک چنین خشونت هایی است نه لذت از کشتار، نه لذت قدرت شخصی و نه اینکه توسط خشونت خاصی تحریک شده اند بلکه اصرار سرمایه و مالکان آن برای انحصار و تسلط بر جهان و گسترده تر کردن نفوذ امپراطوری شان است. سود و منطق گسترش سرمایه است که بر آنان حکم می راند و فرمان می دهد و براساس همان منطق آنان را در رقابت برای نفوذ و کنترل در جهان رهبری می کند. همان منطق است که جنگ های جهانی را آفریده است. این است آنچه که باعث کشتار ۷ میلیون یهودی توسط دولت آلمان و طبقه حاکمه امپریالیستی آلمان و کشتار صدها هزار نفر در هیروشیما و ناکازاکی توسط بمب های هسته ای امپریالیسم آمریکا با همکاری بریتانیا شده و دهشت ناکترین خشونت تاریخ و لحظات تاریک تاریخ بشریت را خلق کرده اند. اگر کسانی هستند که این خشونت ها را فرعی و یا دفاعی می بینند این دیگر "وسعت دید" آنان را نشان می دهد.

ممکن است گفته شود حتی اگر "جوامع دمکراتیک" جنگ و خشونت را در جای دیگری از جهان بکار برند اما خشونت در درون کشورهای خود شان "دفاعی و فرعی" است. اولاً خشونت دولتی، خشونت علیه مردم است، چه علیه مردم همان جامعه بکار رود و چه علیه مردم کشور همسایه و یا کشورهایی که میلیونها فرسنگ فاصله دارند. اگر بکار برد خشونت توسط دولت کشورهای "دمکراتیک" در جوامع خود "دفاعی" و یا "فرعی" به نظر می رسد به این دلیل نیست که توانسته اند مسئله خشونت را در کشور خود حل کنند و یا به آن سمت سوق دهند بلکه به این دلیل است که با توجه به موقعیت جهانی این کشورها و فوق استثمار مردم و کارگران کشورهای جهان سوم و کسب مافوق سود حاصل از این کشورها (که در نتیجه همان خشونت ها در عرصه جهانی بدست می آید) باعث می شود که بتوانند موقعیت طبقه حاکمه سرمایه داری امپریالیستی خود را تحکیم کنند و ثبات نسبی را در کشورهای خود بوجود آورند. بخشی از مافوق سود حاصل از فوق استثمار در کشورهای جهان سوم و تحت نفوذ خود را در کشورهای خود بوجود آورند. ساختن یک پایگاه محکم و ایجاد ثبات نسبی هزینه کنند تا حمایت طبقه وسیع متوسط را جلب کنند و حتی در میان طبقه

کارگر، اریستوکراسی کارگری را برای حمایت از خود شکل دهند. ایجاد پایگاه نسبتاً محکم در کشور خود شرایط را برای استثمار در سطح جهان بهتر و بیشتر فراهم می‌کند. اگر چه این شرایط لزوماً دائمی نیست و نخواهد بود. در شرایط بحران و محدودتر شدن سود حاصل از استثمار در کشورهای جهان سوم، باعث خواهد شد که رشوه‌ها به مردم خود نیز تقلیل یابد و محدودتر شود. اگر دولت‌های این کشورها احساس خطر و ناامنی کنند آنگاه خشونت آنها نیز عریان‌تر خواهد شد. بطور مثال در شرایط کنونی کشورهای امپریالیستی یا به گفته‌ی ای "جوامع دمکراتیک" با روبرو شدن دوران نسبتاً طولانی و ویروس کرونا و آب رفتن سرمایه و اقتصادشان از یک طرف و از طرف دیگر هزینه جنگی که در اوکراین توسط امپریالیست‌های ناتو و امپریالیسم روس برپا شده است، در تنگنا قرار گرفته‌اند. هزینه این جنگ که سالانه بالغ بر حداقل دهها میلیارد دلار در سال است^{x1} بر دوش مردم افتاده و امکان اعتراضات و شورش‌ها به اشکال مختلف را در بر خواهد داشت. اگر به دورانی معینی از این جوامع مثل دوران پرتلاطم سال‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی در آمریکا و یا فرانسه رجوع کنیم و روش و برخورد این دولت‌ها در کشتار سیاهان و انقلابیون در آمریکا و ضرب و شتم دانشجویان و دیگر معترضین شورشگر در فرانسه بنگریم، واقعیت خشونت‌های این جوامع روشن‌تر خواهد شد. همین بحرانهای اخیر و سیل پناهجویان به طرف کشورهای پیشرفته و غربی خشونت‌های غیر قابل تصویری از طرف "کشورهای دمکراتیک" را علیه پناهجویان دامن زده است. از خشونت‌های نوع استرالیا گرفته که رسماً و علناً پناهجویان را به جزایر نائورا و مانوس در اقیانوس آرام می‌فرستند و آنها را در آنجا در بدترین شرایطی که باعث خودکشی و کشته شدن دهها پناهجو شد، تا خشونت نوع کشور بریتانیا که درصد است پناهجویان را در کمپ‌هایی در کشور افریقای رواندا و یا بصورت معلق در میان آنها نگاه دارد و یا سیاست‌هایی که از طرف اتحادیه اروپا اتخاذ شده که عامدانه و آگاهانه به غرق شدن هزاران پناهجو در آبهای مدیترانه و اقیانوس اطلس منجر شده است، می‌توان نام برد.

پس در پاسخ به این سوال که آیا می‌توان پایانی به خشونت در جامعه سرمایه‌داری متصور شد، تنها با نگاهی به تاریخ سرمایه‌داری می‌توانیم دریابیم که راه حل‌های هزاران نظریه پرداز بورژوازی در مورد رفع خشونت و رسیدن به صلح هیچ تأثیری در روند روبه گسترش جنگ‌ها و خشونت‌های دولتی ننهاده است. نه تنها روند خشونت در جهان کم نشده بلکه در ابعاد هولناک‌تر، گسترده‌تر و پابرجاتری به پیش می‌رود. "هرچه پورتوکل‌های صلح بیشتر می‌شود جنگ‌ها ویرانگرتر می‌شوند. چرا این قساوت‌های مسلح دول دمکراسی و تحت سلطه محدودتر که نشده و گسترده‌تر هم می‌شود؟"^{xii}

به عبارت دیگر هنگامی که از بحث‌ها و تئوری‌های روانشناسانه و اخلاقی بیرون بیاییم و به واقعیت‌های جامعه نظری بیندازیم روشن خواهد شد که هیچ‌گاه خشونت دولت‌هایی که نماینده منافع طبقات استثمارگری است از بین نخواهد رفت و کمتر نخواهد شد.

اساساً تا زمانی که طبقات وجود دارند این خشونت‌ها و در اساس جنگ طبقات وجود خواهد داشت. تئوریسین‌هایی که در زمینه‌های سیکولوژیکی و اخلاقی به دنبال دلیل و منشاء خشونت می‌گردند و راه حل را در همین دایره جستجو می‌کنند، آگاهانه و یا ناآگاهانه بخشی از لشکر ایدئولوژیک و غیر نظامی دولت‌ها و طبقاتی خواهند بود که تلاش می‌کنند توده‌های مردم را به تسلیم و تمکین به سازش طبقاتی وادارکنند به گونه‌ای که بخش عظیمی از آنها قربانی خشونت پایان‌ناپذیر سرمایه‌داری و طبقات استثمارگر شوند.

جمعی از کمونیست‌های انقلابی - ایران

۳۰ مرداد - اسد-۱۴۰۲

ⁱ - این نوشته بخش پنجم از سلسله مقالاتی در مورد " دولت، خشونت دولتی و قهر انقلابی " است که بخش بعدی آن نیز بزودی منتشر خواهد شد.

ⁱⁱ - رجوع شود به مقاله "انقلاب بدون قهر انقلابی: واقعیت و یا توهم" - بالینک زیر:

<https://www.jaka2020.com/single.php?s=IR&c=1000&id=71>

ⁱⁱⁱ - این نظریه سابقه طولانی دارد و حداقل از قرن ۱۸ میلادی مطرح بوده است. اما بخصوص مارتین لوتر کینگ از رهبران " خشونت پرهیز " جنبش مدنی آمریکا بارها این جمله را در سخنرانی هایش با این عبارت: violence begets violence مورد استفاده قرار داده است. همچنین جمله ای به همین مفهوم در صحنه های بسیاری از فیلم مکبث اثر شکسپیر در قرن ۱۹ نیز وجود دارد که می گوید: Violence breeds violence و برخی این را مبنای پاسیفیست بودن شکسپیر به حساب می آورند.

^{iv} - مصاحبه " هم میهن " با عباس عبدی- منتشر شده در " هم میهن " تاریخ ۷ ام آبان ۱۴۰۱ در این بحث عباس عبدی می گوید: " خشونت پرهیزی اقدامی پیشگیرانه است تا راه شکل گیری ساختارهای رابطه مبتنی بر گفت و گو و تعامل هموار شود " وی همچنین می افزاید که: " اجماع نخبگان و تحلیل گران به این رسید که «خشونت» راحل نیست، بلکه خودش «مسئله» است. با خشونت نمی توان جامعه را اصلاح کرد، چه از سوی حکومت و چه از سوی منتقدان. "

^v - سخنرانی خامنه ای در مورد " نمونه هایی از خشونت قانونی در رفتار پیامبر و امیرالمومنین " ۱۳۷۹/۱/۲۶

^{vi} - سخنرانی معروف ریچارد نیکسون در تاریخ ۲۱ ژوئن ۱۹۷۱ که در آن جنگ علیه انقلابیون، سیاه پوستان و رنگین پوستان را اعلام کرد. بخشی از این سخنرانی همچنین در فیلم مستند ۱۳ ام ساخته آوا دو ورنی آورده شده است.

^{vii} - قانون " جیم کراو " : قانون نژادپرستانه ای بود که در سال ۱۸۷۶ به تصویب رسید و به موجب آن در ایالت های جنوبی آمریکا سیاه پوستان را از حق ورود به بسیاری از نهادها، موسسات و اماکن عمومی که سفید پوستان استفاده می کردند منع می کرد. این اماکن و موسسات شامل اتوبوس و قطار، رستوران، سینما، مدارس، دانشگاه ها و ادارات... می شد. این قانون در سال ۱۹۶۵ و به دنبال جنبش مدنی لغو شد و عملاً با اشکالی دیگر از نژاد پرستی جایگزین شد.

^{viii} - جان ارلیچمن از مشاوران ارشد کاخ سفید و ریچارد نیکسون بود- فیلمی که جان ارلیچمن چنین اعترافی می کند در فیلم مستند ۱۳ ام آورده شده - همچنین سایت www.vera.org (سازمانی متشکل از وکلا، محققان و فعالین برای پایان دادن به mass incarceration در آمریکا) متن اعتراف جان ارلیچمن را منتشر کرده است. همچنین می توان به سایت cnn.com ۲۴ مارس ۲۰۱۶ رجوع کرد.

^{ix} - فرد همپتون از رهبران پلنگان سیاه (بلک پنترز) بود که توانست بخش هایی از سیاهپوستان، سفید پوستان، پورتوریکویها و سرخپوستان بومی، را متحد کند و یک خطر بزرگ برای حاکمان سیاسی به حساب می آمد. پلیس به خانه اش درشیکاگو در نیمه های شب حمله کرد و او را که در کنار همسر باردارش خوابیده بود بدون هیچ اخطاری به گلوله بست و به قتل رساند. او در یکی از سخنرانی هایش گفته بود: «شما میتوانید انقلابیون را ز فارتدانی کنید اما نمیتوانید انقلاب را زندانی کنید».

^x - رجوع شود به "خشونت، قدرت و انقلاب" مهرداد درویش پور- دسامبر ۲۰۲۲ منتشر شده در سایت های خبری و تحلیلی فارسی. « در نظامهای دموکراتیک این نه خشونت بلکه مشروعیت و اقتدار عقلانی و دموکراسی است که نقش اصلی را در اداره ی جامعه و سوق دادن تضادهای اجتماعی به مسیری مسالمت آمیز ایفا میکند... خلاصه ی کلام آن که نقش و کاربرد خشونت در جنبشها و اقتدارهای دموکراتیک نه تنها فرعی است، بلکه نوع آن نیز خشونت دفاعی است که از خشونت ویرانگر نظامهای مبتنی بر جباریت متفاوت است. »

^{xi} - آمریکا به تنهایی تا نوامبر ۲۰۲۲ مبلغی معادل ۴۰ میلیارد دلار به جنگ اوکراین کمک کرده است که باید کمک های بریتانیا و اتحادیه اروپا را نیز به آن افزود. و بایدن در آن زمان کمکی معادل ۳۷.۷ میلیارد دلار را برای سال ۲۰۲۳ را به کنگره پیشنهاد داده بود-منبع خبر یورونیوز فارسی ۲۱ نوامبر ۲۰۲۲

^{xii} - امیر حسن پور مجله آرش، ویژه نامه ی خشونت - شماره ۱۰۶-۱۰۵، اسفند ۱۳۸۹ مارچ ۲۰۱۱